

رئیس‌جمهور و ضرورت تغییر رویه با حفظ همین روحیه

نه آشوب، نه سکوت*

● سال ۷۷ سال بحران اقتصادی

سال ۷۷ بی‌تردید سال بحران اقتصادی برای دولت و ملت ایران است. کندی فعالیتها و رکودی که پس از انتخابات ریاست‌جمهوری بخشهای مختلف اقتصاد کشور را علاوه بر عوارض به ارث مانده از دولت پیشین - به دلیل تنشهای سیاسی و بلا تکلیفی برنامه‌ها - فراگرفته بود، با نوسان قیمت نفت دوچندان شد. نتیجه سریع این وقایع خود را در گرانی نشان داد که در اواخر سال گذشته و اوایل سال جدید به مردم تحت فشار بار دیگر چنگ و دندان نشان داد. اما دولتمردان سال جدید را با یک بحران سیاسی آغاز کردند. آنها گوش خود را بر زنگ خطر بحران اقتصادی فرو بسته و بی‌توجه به فشار دوچندانی که این بحران برای مردم در پی داشته و دارد، به کشمکش بر سر مسئله دستگیری پرداختند. مهمترین تنش و بحرانی که چند هفته کل کشور را در بر گرفت و مسائل و بحرانهای اقتصادی را تحت‌الشعاع قرار داد، موضوع دستگیری شهردار تهران بود.

● بحران دستگیری شهردار تهران، یک مورد یا یک روند؟

مسئله ثروتهای بادآورده بهانه‌ای شد برای شروع یک جنگ پردامنه در صحنه سیاست جامعه. قوه قضاییه و طیف و باند خاصی در آن به شدت این مسئله را پیگیری کردند و مدعی شدند که فساد مالی فراوانی در شهرداری وجود دارد. جناح مقابل نیز این برخوردها را سیاسی دانسته و به مقابله مطبوعاتی و سیاسی شدید با آن پرداخت. دلایل زیادی بر این قضاوت صحنه می‌گذاشت زیرا پیش از این نیز

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۴۲، اردیبهشت ۱۳۷۷ چاپ شده است.

پرونده‌های مهمی از جمله دربارهٔ بنیاد مستضعفان، کمیته امداد، صدا و سیما و... و به ویژه تخلفات انتخاباتی و مسئله فیلم عصر عاشورا و همچنین شکایت افراد و شخصیت‌های بسیاری بر ضد گروه‌های فشار و افراد شاخص آن مطرح شده بود که همگی با سکوت و بی‌اعتنایی قوه قضاییه مواجه شده بود. این برخورد گزینشی به سادگی سیاسی بودن مسئله را ثابت می‌کرد. اما چرا جناح تمامیت‌خواه از شهرداریها شروع کرد؟ به نظر می‌رسد مهمترین دلیل آن اهمیتی است که این جناح برای شهرداری در انتخابات مجلس پنجم و انتخابات ریاست‌جمهوری قایل است و گرنه همین جناح در مقابل کسانی که تصور می‌کنند نظر منفی روی کل عملکرد حاکمیت دارند، و یا در برخورد و تبلیغات با افراد خارجی، فعالینها و پرکارهای شهرداری تهران و برخی اقدامات عمرانی دولت آقای هاشمی را قرار می‌دهد.

این جناح در مسیر این راهبرد باید خاکریزهایی را به تدریج فتح می‌کرد. اولین خاکریز هم که تصور می‌کرد به علت برخی مسائل مالی که در عملکرد کارگزاران - هم در بخش شهرداری و هم در دیگر بخشها - نمونه‌هایی دارد، خاکریز قابل فتح‌تر و قابل توجیه‌تری است، شهرداریها بود. تا پس از آن به وزارت کشور برسد که نقش مهمی در هر انتخاباتی که از این پس صورت می‌گیرد، دارد و سپس بتواند با وزارت ارشاد برخورد لازم را بنماید! در همین حملات نیز برخلاف تبلیغات پرسروصدای بیرونی، اولویت‌های جناح تمامیت‌خواه ابتدا سیاسی و مربوط به قدرت است و نه فرهنگی که برای آن از تفسیر شبیخون و تهاجم فرهنگی بهره می‌گیرد.

به نظر می‌رسد جناح تمامیت‌خواه انرژی و اراده سیاسی خود را برای انتخاب مجلس خبرگان و انتخابات مجلس ششم آماده‌سازی کرده و می‌کند. زیرا از دست دادن قوه مقننه قدرت و نفوذ آنان را باز هم کاهش می‌دهد، اما پیروزی در آن می‌تواند سکوی پرشی برای انتخابات دوره بعدی ریاست‌جمهوری و بازگرداندن آب رفته به جوی باشد.

این جناح تحت عنوان برخورد با ثروت‌های بادآورده و بی‌توجه به هزاران مورد ثروت بادآورده در بخشهای تجاری و بنیادها و آستانها و... حمله به شهرداریها را آغاز کرد. انعکاس اعترافات، اتهامات بی‌درپی - و البته غیرقانونی پرونده‌ها به خاطر طرحشان قبل از محاکمه - محاکمات سریع و غیرعلنی، و پوشش خبری آنها در روزنامه‌های آن جناح (که با هیچ برخورد قضایی هم مواجه نشدند!) بر این کشمکش شدنی روزافزون بخشید.

● طرح شکنجه

در ادامه روند یادشده ناگهان خبری چون بمب در فضای مطبوعاتی و سیاسی کشور منفجر شد. روند بررسی مسئله شهرداریها با بدرفتاری و شکنجه همراه بوده است. و عده معدود و خاصی تمامی این اعمال را انجام داده‌اند. مقاومت یکی از شهرداران و حمایت عده زیادی از بسیجیان و رزمندگان و

روحانیون منطقه وی از او باعث نشد این خبر به بیرون شد. نامه‌هایی از او یا به نقل از برخی دیگر از دستگیرشدگان جزئیاتی از این داستان شوم و غم‌انگیز را - که از سالیان گذشته به طور پنهانی در جامعه نجوا می‌شد - آشکارا به مطبوعات و محافل سیاسی کشاند. برخی شهرداران به نزد علما در قم، مجمع روحانیون در تهران و حتی جلسه غیرعلنی مجلس رفته و مسائلمان را بیان کردند. بعداً در مطبوعات منعکس شد که عده‌ای در برابر این گفته‌ها به شدت گریسته‌اند، برخی گفته‌اند نمی‌دانیم نشستن بر صندلیهای این مجلس مشروعیت دارد یا خیر، و برخی مطبوعات آن را تکان‌دهنده توصیف کرده‌اند که خدا کند صحت نداشته باشد.

از پرده بیرون افتادن این راز، در هر کشوری می‌توانست قوه قضاییه را به تنگنا بیندازد. اما گزارش هیأت تحقیق ریاست جمهوری که هیچ‌گاه به مردم گفته نشد و ارسال موارد نقض قانون اساسی به قوه قضاییه جز با پاسخهای بی‌ادبانه و مغرورانه مواجه نگردید. به خبرنگاران تشرزده شد، و بیان این دردها، قصه‌گویی و روضه‌خوانی و ریختن اشک تمساح و... لقب گرفت. این برخوردهای عجیب، مطبوعات، محافل سیاسی و جنبش دانشجویی را به شدت تحریک کرد و آنان به تدریج بر حملات غیرمستقیم و سپس مستقیم خود به قوه قضاییه و ریاست آن و برخی باندهای قدرتمند درون آن افزودند.

فشار دادگاه مطبوعات به برخی نشریات، حملات گروههای فشار به مراسم سالگرد مرحوم بازرگان، تجمعات دانشجویان و... و موضعگیری صریح وزیر کشور در این مورد جبهه دیگری بود که در این جدال گشوده شد. رد صلاحیت نامزد انجمنهای اسلامی و اعتراضاتی که به دنبال آن داشت، بار دیگر موضع نیروی انتظامی و قوه قضاییه را به شدت زیر سؤال برد و روشن گردید جناح تمامیت‌خواه پس از شکست فاحش در انتخابات خرداد ماه اینک نیروهایش را به قوه قضاییه و صدا و سیما برده و به ویژه سعی در بهره‌گیری از اهرم این قوه برای تنبیه سیاسی در پوشش قضایی دارد. اوج این کشمکشها، بی‌توجهی به مسائل کلی کشور یعنی بحران اقتصادی - که برای حفظ خود هم که شده باید جناحهای مختلف مشترکاً به حل آن پردازند - دستگیری شهردار تهران بود. این دستگیری نشان می‌داد که قوه قضاییه همچنان بی‌اعتنا به مسئله شکنجه و بدون بررسی و برخورد قضایی با این مسئله جدی، مصمم است بازی را تا انتها ادامه دهد.

● میانه‌روها و تندروها در هر جناح

در هر جناح میانه‌روها و افراطی‌هایی وجود دارند. دستگیری شهردار تهران کشمکش را به نقطه‌ای رساند که از هر دو سو تندروها عنان را به دست گرفتند. روزنامه‌های جناح تمامیت‌خواه که همگی به حمایت از تجارت دلالتی و سرمایه‌داران و سرمایه‌دارشدگان به ویژه در دوران جنگ معروف بودند، به ناگاه مستضعف‌گرا شدند و خواهان گرفتن حق فقرا از اغنیا و اختلاس‌کنندگان - آن هم فقط در شهرداری، و

نه جاهای دیگر! - گردیدند. آنها خواهان محاکمه و رسوا کردن شهردار و به عبارتی کارگزاران، بودند. از این طریق دولت خاتمی نیز با یک قدرت‌نمایی از سوی این جناح روبرو می‌شد و لذا روند برخورد برای مهار کردن و عقب‌راندن آن تشدید می‌گردید. در این سو نیز سخنگوی دولت و وزیر کشور و روزنامه‌های این جناح به برخورد پرداختند. وزیر کشور حتی گفت باید بین شهردار و رئیس قوه قضاییه همه‌پرسی صورت گیرد تا بدانند هر یک چه پایگاهی میان مردم دارند.

وقتی کشمکش به جای حساس می‌رسد میانه‌روهای هر دو طرف نیز به ناچار در پشت تندروهایشان قرار می‌گیرند. دستگیری شهردار مسیری بی‌بازگشت بود. پس یک طرف باید بر ماده حقوقی مورد استناد خود اصرار ورزد و بر عدم آزادی او تا یک ماه پای فشارد و طرف دیگر هم باید او را قبل از این مدت آزاد کند. راه میانه‌ای به نظر نمی‌رسید. طیف پیرامون آقای خاتمی نیز که جمع همگنی نیستند باید به این دو قطب می‌پیوستند.

در پیرامون رئیس جمهور عده‌ای با شهردار دستگیر شده و افکار، اعمال و جهت‌گیری‌هایش همسو و منطبق‌اند (عموماً کارگزاران). برای آنها توسعه اقتصادی، به ویژه توسعه صنعتی کشور، با توجهی کمتر به مهندسی ملی و بومی آن با پیروی از برخی الگوهای جهانی یا توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و دقت کمتر در عوارض ملی و طبقاتی آن، اهمیت بسزایی دارد. اما طیف دیگری نیز در پیرامون ریاست‌جمهور وجود دارند که هر چند الگوی اقتصادی خاصی ندارند و در سیاست خارجی نیز متوهم‌اند، اما دارای جهت‌گیری اقتصادی و توجه بیشتری به رفاه اکثریت مردم به ویژه قشرهای فقیرترند. اینان هر چند با نگرشی منصفانه از عملکرد شهرداری تقدیر و دفاع می‌کنند اما چشم بر برخی بی‌قانونی‌ها و همچنین مشکلات مالی درونی آن نمی‌بندند. هر چند این عوارض را در عملکرد سازمان گسترده‌ای همچون شهرداری تا حدی طبیعی، اما نه درست، می‌دانند. و می‌افزایند اگر مشکلات و معضلاتی هم وجود دارد، کارهای بسیار زیادی نیز صورت گرفته است برخلاف مراکزی که همین معضلات و مسائل را دارند و کار مهمی هم صورت نداده‌اند. این طیف که گویا آقای خاتمی را همسو و همفکر خود می‌دانند، سعی داشتند از آقای خاتمی برای مسئله شهردار بیش از حد هزینه نشود، اما وقتی با تهاجمات بی‌محابای طیفی در قوه قضاییه مواجه شدند - همانند طبقات دیگر پیرامون خاتمی - بر این نظر تأکید نمودند که برخورد با شهرداری امری موردی نیست بلکه حلقه‌ای است از یک زنجیر و موردی است از یک روند که کل این جناح و دولت را نشانه گرفته و سعی در تحدید و تضعیف تدریجی آن برای بازیابی مجدد قدرت، از هر طریق، دارد.

● جبهه متحد در برابر تمامیت‌خواهان در قوه قضاییه و پیروزی آنان

بدین ترتیب یکبار دیگر عملکرد ویژه قوه قضاییه و جناح تمامیت‌خواه باعث شد جبهه متحدی در

برابر خود تشکیل دهد که از نیروهای موسوم به کارگزاران تا طیفهای معروف به خط امام و نیز افراد و جریاناتی از مخالفان قانونی را در برگیرد. روزنامه‌های همشهری و جامعه و... همسو و منطبق با کارگزاران و شهردار یا تمام قوا به دفاع از شهردار پرداختند و در بخشهای مختلف خود سعی کردند رئیس‌جمهور، آقای هاشمی و... را به صحنه دفاع بکشانند. طیف دیگر نیز به دفاع از تمامیت دولت خاتمی پرداخت. دانشجویان تحکیم اطلاعیه‌ای دادند که از مسائل کلیدی در دفاع از دولت آقای خاتمی و اصلاح قوه قضاییه شروع می‌شد و در مرتبه‌ای پایتتر به مسئله شهردار می‌پرداخت. اما محصول نهایی هر دو طیف مقاومت در برابر این روند (و نه مورد) بود. دانشجویان که می‌دیدند به جای رسیدگی به بدرفتاری در بررسی پرونده‌ها با متهمان، تهاجم دیگری آغاز شده است بیش از پیش احساساتشان از این منطوق وارونه برافروخته شد و تصمیم به راهپیمایی گرفتند. این اعلام، کشمکش ایجاد شده را وارد فصل جدیدی کرد و نیروهای پشت‌صحنه بیش از پیش واقف گردیدند که باید هر چه زودتر این بحرانها مهار گردد.

آقای هاشمی نیز که تمامی اتهامات شهردار به دوران ریاست وی برمی‌گردد، به رغم فشار شدید مطبوعاتی و افراد جناح خود به طور علنی هیچ موضعی را اعلام نکرد و طبق رویه همیشگی خود تمامی تیروهایش را برای آزادی هر چه سریعتر شهردار و به عقب راندن موجی به کار برد که عملاً بر ضد آقای خاتمی بود ولی در محتوا تمامی عملکرد موسوم به سازندگی را زیر سؤال می‌برد.

آقای خاتمی هم، به شدت زیر فشار بود. عده‌ای در دفاع شدید از شهردار خواهان موضعگیری صریح و ورود فعال وی به صحنه بودند و عده‌ای هم خواهان افشای موانعی بودند که بر سر فعالیت‌های دولت قرار دارد. به هر حال خط، خط "خاتمی افشاء کن، افشاء کن" بود. اما آقای خاتمی بنا به روحیه و رویه خود با این نوع شیوه‌ها و در واقع با حادث شدن مسائل موافق نبود. مذاکرات پشت‌صحنه نیز با کندی پیش می‌رفت. و رویارویی‌ها صریح و قدرت‌نمایی‌ها عریان شده بود. رئیس مجتمع قضایی ویژه درست در موقعی که سران سه قوه قصد حل ماجرا را به طور کدخدامنشانه داشتند، مصاحبه کرد و قاطعانه و با اعتماد کامل بر عدم امکان لغو حکم بازداشت تا سرآمد یک ماه تأکید نمود. از طرفی آقای هاشمی که این بار برخی مطبوعات اعتبار و آبروی او را نیز به صحنه کشانده بودند، به شدت دخیل در ماجرا گردید.

هیأت دولت، هم به خاطر فشاری که بر آن وارد می‌شد و هم به لحاظ روحیه و رویه خاص آقای خاتمی، از دانشجویان خواست از تجمع و راهپیمایی، با حفظ حق اعلام نظر برای همگان، صرف نظر کنند. دانشجویان نیز این راهپیمایی را به تعویق انداختند. بحران پس از یازده روز با آزادی شهردار تهران - که در شکل آزادی وی و استفاده بعدی از چنین نحوه‌ای از سوی جناح تمامیت‌خواه حرف و حدیث زیادی مطرح است - مقداری کاهش یافت. گفته می‌شود آقای خاتمی ناگزیر شد در نامه‌ای به رهبری با

اشاره به اختلالی که بحران اخیر در مدیریت کشور ایجاد کرده خواستار آن شود که شهردار آزاد شود و پرونده وی در فضایی آرامتر همراه با پرونده دیگری که به قوه قضاییه ارسال شده (یعنی پرونده بدرفتاری و اعمال غیرقانونی در مسیر رسیدگی به اتهامات شهرداران) مورد بررسی قرار گیرد. نسیمی از خواسته ایشان یعنی آزادی شهردار و ادامه بررسی پرونده وی در فضای آرامتر مورد موافقت قرار گرفت و شهردار آزاد شد. بحران موقتاً فروکاست اما هر آن می‌تواند با ادامه بررسی و تشکیل جلسه دادگاه به حالت اول خود بازگردد. ادامه بحران خود مقوله‌ای است که می‌بایست جداگانه به آن پرداخت. اما آزادی شهردار در افکار عمومی داخلی و بین‌المللی یک پیروزی برای دولت آقای خاتمی و نیروهای پیرامون وی (به ویژه کارگزاران و آقای هاشمی) و یک ناکامی و شکست دیگر برای جناح مقابل تلقی شد. اما آنچه پس از فروکش کردن گردوغبار حوادث چند هفته اخیر قابل دقت است، چنین است:

انگیزه بحران: به نظر می‌رسد هدف از این قدرت‌نمایی، اراده یک جناح، یا دست کم یک باند و طیف مشخص با جهت پیش‌برد جنگ قدرت تا انتها و به هر قیمت و با هر ابزار قانونی و غیرقانونی و انسانی و غیرانسانی، و حتی بدون توجه به منافع و مصالح نظام (و مجموعه به اصطلاح "خودی‌ها") می‌باشد. این طیف با اراده و پشتگرمی خاصی که از خود نشان می‌دهد، همان طیفی است که گروههای فشار را هم هدایت یا حمایت می‌کند و برخی روزنامه‌ها را نیز به عنوان ابزار تبلیغاتی همراه خود دارد.

جناح تمامیت‌خواه قصد دارد راه را برای انتخابات آینده هموار سازد و شهرداری و وزیر کشور و... خاکریزهای مهمی در این مسیرند.

شیوه‌های حل بحران: در جناح آقای خاتمی برخی از مطبوعات، دانشجویان و طیفها، با انگیزه‌ها و درونمایه‌های مختلف، اما بسیاری از آنها با جهتگیری به سمت شفافتر شدن و تکوین روند دموکراسی در ایران، به شعار "خاتمی، خاتمی، افشاء کن" گرایش داشتند. و آقای خاتمی نیز به همراه نقش مؤثر آقای هاشمی در مذاکرات پشت‌صحنه رسیدن به یک راه حل برای رفع بحران سعی در حل آن در مذاکرات و دیپلماسی پنهان داشت.

سعی در به صحنه کشاندن آقای خاتمی برای رهبری نزاع، تلاشی است که به رشد تشنج و آشوب و غلیان احساسات - به ویژه جوانان - می‌انجامد. رشد شنابان درجه دمای نزاع بدون تردید به درگیریهای خیابانی (از نوع ۱۱ اسفند) منجر می‌گردد. ناظران با تجربه‌تر و کسانی که حافظه تاریخی‌شان موارد مشابهی از این نوع را در ذهن دارد، همواره هشدار داده و می‌دهند که رشد آشوب و تشنج به نفع جناح تمامیت‌خواه و گرایشهای سرکوبگر آن تمام می‌شود. و این حرکات به جای آنکه کمکی به باز شدن فضای جامعه (که اصلی ضروری برای همه طیفها برای رشد روند دموکراسی و بازگشت‌ناپذیر کردن آن است) باشد، خود به خود با ورود فیزیکی و خشن و نیز برخورد پر حجم تبلیغاتی مصلحتی دلسوزانه!

جهت آرام کردن فضای جامعه برای مردم! به بسته شدن فضا به بهانه‌های یادشده، منجر می‌گردد. در صورت شدت‌گیری بیش از حد این وقایع، این روند حتی می‌تواند مخاطراتی برای قدرت دولت ایجاد نماید که البته اینک فرضی ضعیف می‌باشد که حتی باندها و طیفهای تندرو جناح تمامیت‌طلب به دنبال آن باشند، اما بستر عینی و مجموعه شرایط داخلی و بین‌المللی اجازه پیروزی به این روشها را نمی‌دهد. اما آیا روش کدخدگری و میانه‌کاری از بالا و پنهان از مردم همواره پاسخی مثبت و موفقیت‌آمیز خواهد داشت؟ به نظر می‌رسد همیشه به این شکل نباشد. یعنی همیشه توازن قوا در حدی نیست که مصالح جناح مقابل یا مصالح کلیتر اقتضای آرام کردن و مهار بحران را داشته باشد و شاید همیشه هم دیگر افراد ذی‌نفوذ مرتبط با شهردار به این شدت دخیل و سهم و ذی‌نفع در حل بحران نباشند. به علاوه شیوه حل بحران رویه‌ای بود که برخلاف خواست و نظر آقای خاتمی صورت گرفت و بر رویه‌های فراقانونی صحه گذارد. اگر نتیجه به نفع جناح آقای خاتمی بود اما رویه چنین نبود.

به علاوه جدا از امکان موفقیت یا عدم موفقیت این شیوه، آیا اقتضای رشد دموکراسی و مدنیت در جامعه شفاف بودن با افکار عمومی نیست؟ پنهان کردن مسائل از مردم و لاپوشانی موانع موجود در مسیر حرکت دولت به سوی توسعه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، چه مشکلی را حل می‌کند؟ آیا زمینه را جهت دستیازی مجدد به این برخوردها و مانع‌تراشی‌ها برای جناح و طیف مقابل بازنمی‌گذارد؟ آیا در چنین صحنه‌ای بیشتر نقش شخصیت‌های بانفوذ تعیین‌کننده نخواهد بود تا نقش واقعیت‌های اجتماعی؟ حال باید دید اگر این روش همیشه موفقیت‌آمیز نیست و یا از اساس روش صحیح یا دست‌کم روش کامل برای حل بحران نیست، پس آقای خاتمی چه کار باید می‌کرد؟ آیا باید تسلیم شیوه تشدید نزاع، رهبری آن و "افشاء کن، افشاء کن" می‌شد و نزاع را تا آخر خط پیش می‌برد؟ با توجه به مجموعه شرایط کشور و توازن نیروها و همچنین تجربیات دهه‌های اخیر برنده این نزاع ماراتنی و پرشتاب چه کسانی و چه جناح و طیفی خواهند بود؟ آیا این تند کردن آهنگ حوادث و شتاب بخشیدن به این نزاعها به نفع باز شدن فضا، رشد دموکراسی و توزیع عادلانه قدرت و ثروت در کشور خواهد بود؟ مسؤولیت حل بحران به گردن کیست و مصالح مردم و منافع ملی چه می‌شود؟

تجمع و گفتگوی مسیح‌وار: به نظر می‌رسد هر دو راه حل پیشنهادی یا عمل شده دارای اشکالات یا دست‌کم ضعفهای جدی است. و آقای خاتمی نه باید تسلیم رویه تشدید تنش و ایجاد آشوب گردد و نه به رویه دیپلماسی پنهان و کدخدگری کردن در بحرانها پردازد و فقط نقش انذار و دعوت به سکوت دانشجویان و مردم را داشته باشد. اگر این چالشها را نه موردی، بلکه روندی از یک چالش سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در میان بخشی از نیروهای واقعاً موجود در جامعه ایران بدانیم، پس بحران نیمه‌تمام شهرداریها آخرین بحران نخواهد بود و آقای خاتمی و دولت ایشان باید به روش و رویه‌ای درست‌تر

برای آینده بیندیشند.

در جامعه‌ای که ملغمه‌ای از سنت و مدرنیته را با خود به همراه دارد، این در هم تنیدگی در سیاست نیز تسری می‌یابد و مسائل جامعه با ملغمه‌ای از کدخدگری سنتی و روشهای نوین دموکراسی حل می‌گردد. شاید در عرصه عمل نیز تا مدتی گریزی از این مسائل نباشد. ولی نباید فراموش کرد که روشهای کدخدگری باعث حقانیت بخشیدن به فراقانونگرایی، تبعیض در برخورد با مسائل و متهمان (به حق یا ناحق) مختلف و مهمتر از همه بی‌اعتمادی و غریبه حساب کردن مردم خواهد گردید.

رئیس‌جمهور اگر روندی بودن این اتفاقات را پذیرفته باشد حتماً مستحضر است که قدرت اجرایی و قدرت قانونی و توازن نیروهای ظاهر و پنهان برای ایشان و طیفهای مقابل در چه حدی است. و نیز حتماً مستحضر است که بیشترین منبع قدرت ایشان آرای ۲۰ میلیونی است که به عنوان پشتوانه خود دارد. پس باید فکر معتدل و متینی برای ارتباط و بالفعل نمودن این پشتوانه در کادر همان روحیه و رویه خود داشته باشد. روش یا تشنج یا سکوت روش مناسب و همیشه کارآمدی نیست. ایشان باید در رویه چندماهه خود تغییری ایجاد کند، و با همان روحیه به عقلانیت، گفتگو و مفاهمه، اخلاق و عدم تشنج دعوت نماید، اما، با افکار عمومی و مردم سخن بگوید. برای این کار نیز روشهای گوناگونی وجود دارد، مصاحبه با رسانه‌های جمعی، گفتگوی تلویزیونی و اعلام تجمع در مناسبتهای خاص ملی و مذهبی - البته نه به قصد ایجاد تنش و افشاگری، بلکه همراه با روشنگری‌های صریح و ضروری - و نشان دادن مشکلات و موانع در مسیر حرکت روان دولتی که به خواسته میلیونها ایرانی سرکار آمده است. ایشان یک بار در مجلس، در هنگام تصویب وزیر ارشاد، از این نیروی عظیم مایه گذاشت و اظهار صریح این نکته، به تنهایی نقش مهمی در تصویب آن وزیر داشت.

روحیه، اخلاق و متانت آقای خاتمی می‌تواند ضمن روشنگری مانع تشنج و بهره‌گیری گروههای فشار و عوامل پشت‌پرده آنها باشد. حتی نیروی انتظامی نیز در تجمعی که به دعوت آقای خاتمی رئیس‌جمهور، یعنی شخص دوم نظام، دعوت و تشکیل شده باشد به سادگی نمی‌تواند موضعی شبیه موضعش در موارد دیگر داشته باشد. حتی اگر معدودی از باندهای تندرو و برخی عناصر و گروههای فشار تحت نفوذ آنان قصد آشوبی هم داشته باشند، قابل پیش‌بینی است که موفقیت چندانی نخواهند داشت.

با این عمل آقای خاتمی خود سرنخ و رهبری وقایع را برعهده خواهد گرفت و این سکان را از دست برخی وزراء یا نیروهای بی‌تجربه‌تر خارج خواهد نمود. بر این اساس هم از فشار افکار عمومی و نیروی مردمی جهت حل بحران بهره خواهد برد، هم با احترام و شخصیت دادن به مردم رابطه دولت و مردم را رابطه‌ای زنده، پویا و مبتنی بر شعارهای وعده‌داده شده خواهد نمود و هم زمینه غلبان احساسات

نیروهای بی تجربه‌تر و ایجاد درگیری و تنش و بهره‌گیری از آشوب - که جناح مقابل مترصد بهره‌برداری از آن می‌باشد - را از بین خواهد برد. همچنین نیروی جریان تندتر هم در جهتی عقلانی، متین، برگشت‌ناپذیر و در مسیر اهداف و منافع و مصالح ملی به کار گرفته خواهد شد. مجموعه شرایط کشور، آرایش و توازن نیروها، تجربه و حافظه تاریخی، مصالح همه جناحهای خارج و داخل حاکمیت، و سرنوشت مردم تحت فشار گرانی و سختگیری اجتماعی ایجاب می‌کند که به این روحیه جدیدتر اندیشیده شود. آقای رئیس‌جمهور با حفظ همان روحیه خویش باید رویه‌شان را اندکی تغییر دهند. و به گفتگوهای با درونمایه‌های مسیح‌گونه با افکار عمومی و مردم به طور رودر روی بپردازند. این به صلاح همه است، اگر از چشمانی باز همراه با عقلانیت و تجربه برخوردار باشیم. اگر رئیس‌جمهور به مشکلات اقتصادی مملکت، که سال پیش رو را به سال بحران اقتصادی مبدل کرده است، نیندیشد یا نگذارند بیندیشد، بیشترین ضربه و لطمه را از همین منفذ خواهد دید. و ضربه به دولت کنونی ضربه به روند دموکراسی، اصلاح امور و توزیع عادلانه قدرت و ثروت در سرزمین کهنسال ما خواهد بود.

دید حذفی را کنار بگذاریم

خطرات طالبانگری و صدام‌گری*

● اولین اعتراض

مرحوم طالقانی اولین فردی بود که پس از انقلاب به زیر پا گذاشتن و بازی کردن با حقوق انسانها، با بازداشت و زندانی کردن خودسرانه و غیرمسئولانه آنها اعتراض کرد. یکی از فرزندان ایشان مفقود شد. هیچ کس از او خبر نمی‌داد. همه تصور می‌کردند فرزند ایشان از سوی ضدانقلاب بازمانده از رژیم سابق ربوده شده است. پس از چندی خانواده‌اش ماشین او را به طور اتفاقی، نزدیک یکی از کمیته‌ها مشاهده کردند. موضوع پیگیری شد و فرزند ایشان آزاد گردید. فرزند پس از آزادی برای پدر از بازداشتگاه و افراد بازداشت شده و فضای حاکم بر آن حکایت کرد. طالقانی که عمری را در مبارزه و زندان به سر برده بود تا به جامعه‌ای توحیدی و عاری از استبداد، در هر ظاهر و لباسی برسد، دیگر تاب نیاورد. به قهر تهران را ترک گفت. این اخم و قهر، نخستین اعتراض درون جبهه انقلاب، به خودسری و بدرفتاری سیاسی با مردمان بود.

طالقانی از انقلاب انتظار رحمت و آزادی و عدالت برای همه داشت. تسامح او در برابر جریانهای مختلف و عقاید و گرایشهای گوناگون زبانزد همگان بود. او همه مردم، به ویژه همه جوانان را، با سلیقه‌ها و افکار گوناگون - سرمایه‌های این سرزمین می‌دانست و باهمه آنها همدلی می‌کرد و بر آرمانها و انگیزه‌های مثبتشان انگشت می‌گذاشت و همه را دعوت به همیاری برای رشد و سعادت مردم و کشور می‌نمود. طالقانی بیشتر از هر کس دیگری به جریانها و گرایشهای مختلف محبت می‌کرد، احترام

می‌گذاشت و آنها را به مشارکت می‌خواند و نیز او بیش از هر کس دیگر به جریانها و سلیقه‌های گوناگون انتقاد می‌کرد، اعتراض می‌نمود و حتی تشریح می‌زد. اما این انتقادات، تحکیمات و تشرها کسی را نمی‌آزرد. چرا که همه به حسن ظن، بلندنظری و تسامح وی باوری تجربه شده داشتند. در پشت انتقادات و تشرهای طالقانی نه خشونت بود و نه دید حذفی. طالقانی قصد حذف هیچ کس را نداشت. همه می‌دانستند و بدان ایمان داشتند.

در همان هنگام با قهر طالقانی برخوردهای متفاوتی شد. عده‌ای نزدیک‌بینانه فکر می‌کردند که طالقانی با این عملش آب به آسیاب دشمنان ریخته و به تضعیف انقلاب و رهبر آن پرداخته است. و نمی‌دانستند که این پیر پر تجربه در پشت این بی‌پیش و روش "حذفی"، و در ورای این خودسری‌ها و خشونت‌ها چه آینده‌ای را پیش‌بینی می‌کرد. عده‌ای هم که شعار حزب فقط حزب‌الله را سرداده و با ترویج نگاه "حذفی"، تازه بولدوزرشان را برای صاف کردن مسیر راه انداخته بودند؛ این عمل طالقانی را دفاع از منحرفانی دانستند که تمامی آنها بایستی از طریق کمیته‌ها و حزب‌الله هر چه زودتر منکوب شوند. آنها بازداشت و برخورد صورت گرفته را عمل حقی می‌دانستند که جایی هم برای اعتراض ندارد. اما بولدوزر راه افتاده توفقی نداشت و بعدها عده‌ای از رانندگان و پیاده‌نظام پشت خویش را هم زیر گرفت. عده‌ای نیز از کنار این واقعه بی‌اعتنا گذشتند. مسأله مهمی نیست و به مرور زمان فراموش خواهد شد. فرد بازداشت شده انحرافات داشته و خودی هم نبوده، پس همدلی خاصی بر نمی‌انگیخت. این بی‌اعتنایان نیز بعداً بهای بی‌اعتنایی خویش را پرداختند. به هر حال اول انقلاب بود، انقلاب عوارضی داشت و حوادث و هیاهوی واقعه‌ها به سرعت یکی جانشین دیگری می‌شد و هر روز خود حکایتی خاص داشت. این واقعه نیز به زمان سپرده شد و قدرت‌طلبی‌ها، هرج و مرجها و خشونت‌گراییهای جناح مقابل نیز خود توجیه و مؤیدی شد بر همان نگاه حذفی که با فقط گفتن‌ها شروع شده بود.

● نگاه حذف

نگاه حذفی هم در درون قدرت، هم در بیرون آن، در میان برخی تفکرات وجود داشت. در این نگاه در مملکت باید تنها یک نوع تفکر وجود داشته باشد و اداره امور نیز بایستی به دست این نوع تفکر سپرده شود. بقیه ضدانقلاب، منحرف، التقاطی، منافق، مرعوب، عامل شبیخون فرهنگی و... یا ارتجاعی، غیرتاریخی و ضدتکامل‌اند. نگاه حذفی به روشهای حذفی منجر می‌شود: خشونت و سرکوب و بدرفتاری سیاسی با جناح مقابل. نگاه حذفی "تکثر" را نمی‌پذیرد، غیرخودی‌ها همه برای او غریبه‌هایی غیرقابل اعتمادند که با آنها هیچ همکاری نمی‌توان کرد. باید خبرها، تصمیم‌گیرها و مدیرتها همه تا سرحد امکان، به خودی‌ها سپرده شود و از اغیار پنهان بماند. اغیار را باید با کمترین بهانه‌ای حذف کرد (اجبار به سکوت و سکون نیز خود نوعی "حذف" است). و بدین ترتیب بولدوزر خشونت و حذف که

از چپها شروع کرده بود، روشنفکران مذهبی التقاطی و غیرمذهبی را پشت سر گذاشت، از ملیون گذشت و به نیروها و مقامات داخلی رسید، در برابر فقیه عالیقدر نیز توقف نکرد و به نیروهای موسوم به چپ در مجلس چهارم رسید و... اما این روند گریزناپذیر شیوه‌های خود را به همه و همه جا تحمیل می‌کرد تا آنجا که در سال گذشته خشونت حاصل از نگاه انحصار و حذف به اغتشاش در مراسم سخنرانی انتخاباتی آقای خاتمی، حمله به دفتر روزنامه سلام، آشوب در برخی نمازجمعه‌ها، آتش زدن ماشین تحکیم وحدت، حمله به تجمعات انجمنهای اسلامی دانشجویان و... نیز دامن گسترده. حمله به ایران فردا و تجمعات غیرخودی‌ها که دیگر جای خاص خود را دارد!

● دوم خرداد، "پرچم ایست"

دوم خرداد "پرچم ایستی" بود در مقابل این بولدوزر. دوم خرداد گفت می‌توان نگاه دیگری داشت، به شیوه دیگری رفتار نمود و جامعه را به گونه‌ای دیگر اداره کرد: عدم خشونت و عدم حذف. ما ایرانیان همه اعضای یک خانواده بزرگ هستیم. در این خانواده اقوام مختلف، عقاید گوناگون، گرایشهای متنوع و سلیقه‌ها و منافع متفاوتی وجود دارد. مشکلات کشور مشکلات همه است، مواهب آن نیز. قدرت و ثروت و اطلاعات باید توزیعی مجدد و عادلانه شود. جا برای هیچ کس تنگ نیست و هیچ کس هم از دیگری ایرانی‌تر نمی‌باشد. اما بولدوزر یاد شده در برابر این پرچم ایست توقف نکرد، و اینک نیز تفکرات، افراد، و نیروهایی هستند که تمایل دارند در بر پاشنه سابق بچرخند. آنها برای خود حق و تو قایل‌اند. به دیگر انسانها به دید شهروند درجه دو می‌نگرند. بر تفکر و رفتارشان نوعی تبعیض نژادی حاکم است. خودی‌ها که اینک تعداد و طیفهایشان بسیار محدود و کم شده است، انسان برترند و بقیه درجه دوم می‌باشند. آنها حق خاصی ندارند، اگر هم حقوقی داده شوند از روی لطف است یا برای تبلیغ و پز دادن در برابر خارجی‌ها و گرنه مدت این ضرورت ثانویه که تمام بشود باید آنها را هم منکوب کرد.

نمونه این نگاه و روش را در چند ماهه اخیر در عملکرد قوه قضاییه (به ویژه برخی طیفها و باندهای درونی آن) و برخی عملکردهای نیروی انتظامی مشاهده کردیم. همسویی نیروهای انتظامی با گروههای فشار خشونت‌گرای حذف‌اندیش و برخورد قوه قضاییه با شهرداران دستگیر شده آشکارتر از آن است که نیاز به توضیح بیشتری داشته باشد. داستان بدرفتاری و شکنجه برخی شهرداران نیز کارش حتی به جلسه مجلس نیز کشید.

● طالبانگری - صدام‌گری

از قدیم گفته‌اند ادب از که آموختی؟ از بی‌ادبان، و بر فواید، اندازها و هشدارهای مقایسه کردن تأکید نموده‌اند. طالبان در همسایگی شرقی ما دست به کارهایی زده و می‌زنند که در کشور ما از چپ و راست و میانه، از تندرو و کندرو، از گروه فشار تا گروه‌های تحت فشار همگی از آن احساس تنفر دارند.

مگر طالبان چه می‌کنند؟ و اصلاً طالبان بر اساس چه نوع نگرشی دست به این اعمال می‌زنند؟ به نظر می‌رسد برخی ظاهرگرایان و جزم‌اندیشانی که می‌خواهند نحوه تفکر و زندگی خویش را به طور یکسان بر همگان تحمیل کنند، طالبانگری می‌کنند، منتها طالبانگری در مقیاس جامعه شهری ایرانی نه جامعه قبایلی افغانی. مقایسه این طالبانگری‌ها و احساسی که هر انسان عاقلی نسبت به آن دارد، می‌تواند پندآموز باشد. و استمرار این نحوه نگرش و شیوه رفتار، یکی از خطراتی است که آینده جامعه ما را تهدید کرده و آن را به سمت بحران و بن‌بست می‌برد. اما چون در سرمقاله شماره ۲۸ ایران فردا به تفصیل در این باره سخن گفتیم دیگر نیازی به توضیح مجدد وجود ندارد.

مقایسه دیگری که باز برای ما درس آموز است تجربه‌ای است که در غرب کشور ما حاکم است: تجربه حاکمیت و رفتار صدام حسین که همه ایرانیان و همه عقلای انسان دوست جهان به حق از آن نفرت دارند. اما مگر صدام حسین چه می‌کند و بر اساس چه نحوه تفکری عمل می‌نماید جز آنکه قایل به شیوه حذف و خشونت است و معتقد است بجز یک نحوه تفکر و یک طیف وفادار دیگران حق فعالیت و حیات ندارند. صدامگری نیز نحوه تفکر و شیوه عملی است که چون در مقابل ماست و همه احساس منفی نسبت به آن داریم برایمان مقایسه‌ای هشداردهنده خواهد بود. و خطر دیگری که آینده ملی و امنیت عمومی شهروندان جامعه ما را تهدید می‌کند خطر صدامگری و استمرار حالت حذف و خشونت است که در نگرش و رفتار برخی افراد و نیروها مشاهده می‌شود.

طالبانگری و صدامگری جامعه ما را به سمت دو قطبی شدن، بحران و بن‌بست می‌برد. طالبانگری افراد را سیاه و سفید می‌کند و صدامگری با خشونت نهفته در تفکر طالبانی به حذف صدام‌گونه هر مخالفی می‌اندیشد.

● "نفرت" و "ترس" از غیرخود

صفت مشترک طالبانگری و صدامگری "نفرت" از غیرخود و "ترس" از دیگران است. طالبانگرایان و صدام‌گرایان نسبت به دیگران احساس غریبگی دارند، به آنان بدبین‌اند و همواره ایشان را به دنبال اجرای توطئه‌هایی می‌بینند. یا آنان را منحرفانی می‌دانند که به حق و شرع وقوف ندارند. راحت‌طلب و دنیاجویند و حدود خدا را زیر پا می‌گذارند. میکربهایی هستند که در صورت عدم کنترل و اصلاح، به سرعت تکثیر می‌شوند و محیط را فاسد می‌کنند، مردم و ارزشها را به اجانب می‌فروشند و اگر فرصت بیابند نسل حق (که خودشان را مظهرش می‌دانند) را برخواهند انداخت. غیرخودی‌ها از قدرت و تبلیغات فریبنده‌ای برخوردارند که اگر همیشه ترس و سرکوب یا کنترل و حذف و محدودیت علنی و غیرعلنی مستمر نباشد، شعارهای ما (حتی دموکراسی و تکثر و جبهه ضدانحصار و جامعه مدنی) را کمرنگ می‌کنند و از ما جلو می‌زنند و مردم هم که به هر حال دنیاطلبند فریب آنان را خواهند خورد و...

● پیامدها - چشم‌اندازها

در جامعه‌ای که طالبانگری و صدام‌گری امکان و قدرت عمل داشته باشد، امکان عملی و هزینه دموکراسی، عدالتخواهی و هرگونه مشارکت اجتماعی بالا می‌رود. دخالت در سیاست خطر خیز خواهد بود و همه اهل خطر کردن نیستند. به ویژه اگر شاخصهای مورد اعتقاد و عمل طالبانگرایان و صدام‌گرایان در حوزه‌های جزئی‌تر زندگی مردمان نیز کارکرد و کاربرد پیدا کند. مثلاً برای ادامه تحصیل، برای استخدام در ادارات، برای گرفتن وام و اعتبار و ... به گزینش آدمها بر اساس آن تمایلات پردازند و هرگونه تخلف یا حتی تفاوتی را به حراست بسپارند. در این هنگام است که هزینه مشارکت و رقابت برای انسانهای متوسط غیرقابل تحمل خواهد شد و نتیجه کارکرد این طالبانگری و صدام‌گرایی حاکمیت ترس، ناامیدی، دلسردی و بالمآل کارشکنی مردم تحت سلطه در حوزه‌های اجتماعی و اداری و ... خواهد بود. خوشبختانه در سالیان اخیر بنابه دلایل گوناگون فکری، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی داخلی و خارجی علایمی از رشد عقلانیت و به کارگیری تجربه‌ها در بخشهایی از قدرت سیاسی جامعه مشاهده شد. این بخشها که بر سن مدیریت و تجارب عملی‌شان در این دو دهه اخیر افزوده شده بود به این نتیجه مثبت و راهگشا رسیدند که دیگر با گرایشهای بسته، جزمی و سرکوبگر و انحصارطلبانه گذشته که تنها به حذف هر فکر و نیروی مخالف و حتی متفاوت می‌پرداخت امور جامعه، سیاست و حکومت پیش نمی‌رود. بر این اساس فضایی محدود و امکان فعالیت و حرکت با آهنگ کند و آرام در حوزه فرهنگی - مطبوعاتی گشوده شد. امروزه این فضا به طور نسبی بازتر و شفافتر شده است اما در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی همچنان امکان این حرکت برای غیرخودی‌ها محدود بوده و همواره با فشار و حذف استصوابی و غیراستصوابی و پرونده‌سازی از سوی خودی‌ها مواجه است.

اما به هر حال استمرار این روند مبارک در جامعه ایران به سرفصل دوم خرداد رسید. دوم خرداد فریاد و هشدار بود به طالبانگری و صدام‌گری. نه بزرگی بود به جزمیت و خشونت و محصول مشترک آن دو: "نگاه حذف".

اینک در سالگرد دوم خرداد می‌توان یکبار دیگر روند یکساله را از نظر گذراند. آرایش سیاسی نیروهای مؤثر در جامعه ایران در حال جداسازی صنفهای معتقدان به حذف و انحصار و باورمندان به همزیستی گرایشهای مختلف در چهارچوب قانون و منافع ملی می‌باشد. و آرا، مواضع، انگیزه‌ها و چشم‌اندازهای افراد و نیروها روز به روز روشنتر می‌شود و به سمتی حرکت می‌کند که لاجرم در یک مقطع، در آینده‌ای نه چندان دور دست، به نقطه تصمیم‌گیری جدی و عملی درباره همزیستی یا عدم همزیستی فراگیر ملی می‌رسد. متأسفانه برخی مروجان تساهل و تسامح نیز فضای همزیستی و مشارکت را صرفاً برای خود می‌خواهند (آن هم در کنار دیگر خودی‌هایی که آرمانها، چشم‌اندازها، تفکرات و

شیوه‌هایی بظاهر متعارض و متضاد با آنان دارند) و برای دیگران، ولو از سوابق مبارزاتی و تعهدات ملی یا مذهبی بیش از آنان نیز برخوردار باشند، حقی برای رقابت و مشارکت فعال قایل نیستند (چه رسد به شهروندان غیرخودی کم‌سابقه). برای آنان پرونده‌سازی می‌کنند که گویا اینان در حال توطئه‌چینی برای آشوب‌اند، و تبلیغ می‌نمایند که باید جاذبه اینان را برای مردم از بین برد. و به هر حال آزادی و مشارکت و رقابت و قدرت باید در بین خودی‌ها توزیع شود. به نظر می‌رسد باقیمانده همان ترس و نفرت از غیرخود (یا حداقل یکی از این دو) در بین این نیروها همچنان در حال تأثیرگذاری است. فرجام منطقی و اجتماعی این تزلزلها چیزی جز خدشه وارد کردن به وحدت ملی و روند رشد دموکراسی و توسعه سیاسی و اقتصادی و تقویت صدام‌گرایی که سپاه طالبان‌گرایان را در پشت سر دارد، نیست.

اما صدام‌گرایان در ایران تنها مدتی می‌توانند گرد و خاکی کنند و مقداری زمان از جامعه ما بگیرند اما سنت الهی تاریخ و رخداد ماندگار و تأثیرگذار دوم خرداد نشان داد که عمر تاریخی آن‌گرایشها و شیوه‌ها به سر آمده است و مردم این جامعه دیگر حوصله و تحمل آن روحیات و روشها را ندارند. مخالفان حماسه دوم خرداد باید تأمل کنند که صدام و طالبان در جهان امروز به شدت تنها مانده‌اند، آینده‌ای ندارند و هیچ انسان دیندار و آزاده‌ای برای آنان دل نمی‌سوزاند. امروزه همه ما سخت نیازمند بزرگواری و تسامح طالقانی هستیم. دوم خرداد از غم نوزده شهریور کاست. فصل دوم خرداد، فصل طالقانی است. برخورد بزرگوارانه اما انتقادی با یکدیگر و حذف کردن "نگاه حذف".

به کجا چنین شتابان؟!*

از زمان انتخابات ۱۳۷۶/۳/۲ تاکنون در میان افراد و محافل سیاسی - اجتماعی علاقه‌مند به سرنوشت ملت و مملکت و دوستداران انقلاب سال ۵۷ و طرفداران برقراری ارزشها و مواعید انقلاب، این سؤال همواره مطرح بوده و هست که آیا جریان دوم خرداد ۷۶ یک حادثه گذرا بود و تأثیری ماندگار بر روند امور سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه ما نمی‌گذارد؟ بسیاری از اهل اندیشه و تحلیل سیاسی از این رخداد چنین نتیجه‌گیری کردند که، صرف نظر از آنکه در این انتخابات چه کسی انتخاب شد، یا چه دولتی روی کار آمد، و آیا این دولت با دولتهای سابق تفاوتی اصولی و ماهوی دارد یا نه، این حادثه واجد یک اثر و یک عبرت تاریخی بود و آن این که مردم بدون سازمان‌یافتگی و آموزش خاص، به سائقه هوش طبیعی و صفای ایرانی خودشان راه مسالمت و پرهیز از خشونت را انتخاب کردند. این چنین، مردم با انتخاب این راه بر نیرویی چیره‌دست که تمام مراکز و منافذ قدرت را در این کشور قبضه کرده بودند، فائق آمدند. آن عزم و این پیروزی درسی عبرت‌انگیز و آینده‌ساز و مشکل‌گشا برای همه نیروها و جناحهای حاکمیت و معارضان از هر سطح بود. تا قبل از این حادثه، روند و مسیر امور سیاسی کشور چنان بود که همگان در اوج ناامیدی می‌پنداشتند که با دست خالی و بدون قدرت و سازمان و محروم از حامی داخلی و خارجی چگونه می‌توانند بر این حجم فزاینده از اشتباه‌کاریهای کشور بر بادده و ستمها و انحرافات فائق آمده، و این روند انحطاط آور و تخریب‌کننده جامعه و ملت را به راه ترقی و تعالی و اقتدار برگردانند. چون پاسخی نداشتند تصور می‌کردند که نقشی و تأثیری در تحولات ندارند. بنابراین علقه و دلبستگی خود را به جامعه و ملت و کشور تا حد زیادی از دست دادند و نسبت به تبلیغات و آموزشها و قوای رنگارنگ دولت بی‌تفاوت شدند و خود نیز پی‌کار خود گرفتند و به امور شخصی و فردی پرداختند. با

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۴۴، تیر ۱۳۷۷ چاپ شده است.

گذشت زمان بیگانگی و شکاف بین دولت و ملت افزایش یافت. اینجانب در همین صفحات، قبل از دوم خرداد، گهگاه به این بیگانگی و شکاف فزاینده اشاره کرده و پیشنهادهایی جهت حل آن ارائه نموده‌ام.

حادثه دوم خرداد، همین ملت ناامید و بریده از جامعه و سرنوشت آن را، دوباره امیدوار کرد و به دخالت در سرنوشت خود و اتخاذ رفتارهای سیاسی و اجتماعی دعوت نمود. و این مقدمه‌ای شد که مردم بتوانند با عقل و تدبیر بیشتری به اختلافات خودشان با قدرت حاکم و دردهایی که از آن در سینه داشتند، به حذف و طردها و لعن و طعنهای آن، به تبعیضهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، و به واپسگرایی فرهنگی آن، به تفرقه‌انگیزی آن در بین خلائق و شهروندان جامعه و بی‌اعتنایی آن نسبت به منافع و مصالح ملی و وطنی بنگرند. و این پاسخ را از ناخودآگاه خود دریافت کردند که، با چنین حاکمیتی، به رغم همه اشتباه‌ها و جفاهایی که می‌کند، اگر به رسم مسالمت و گفتگو مسائل و مشکلات مملکتی مطرح شود، شاهد پیشرفت حل مسائل به گونه‌ای آرام، مطمئن و محکم و متقن خواهیم بود.

حادثه دوم خرداد، در یک عبارت، آغاز مشی گفتگو و مسالمت، پرهیز از خشونت و خصومت، برای حل مسائل و مشکلات مملکت است. و همچنین طرد ناپاکی‌های مزمن و حاد که به هر دلیل و با هر سابقه‌ای بر فضای جامعه و افکار و احساسات مردمان سایه انداخته است. برعکس تصور مقامات حاکمیت، تشنگان قدرت انحصاری و طالبان حکومتی، این مشی به هیچ وجه تضعیف و بی‌اعتباری انقلاب و نظام را مد نظر نداشته و به هیچ روی در پی حذف یا طرد این یا آن گروه صادق و علاقه‌مند به انقلاب یا اسلام یا ایران نبوده است. چنانکه بارها همین قلم، در همین سطوره، از تمام گروه‌ها و نحله‌ها درخواست نموده که در راه تمکین به انتخابات دوم خرداد و به خاطر نیل به جامعه مدنی و الفت بین مردمان و شهروندان، فضای فراگیری نظام و دامنه شمول دوستان را گسترش دهند تا این فضا هر چه بیشتر از قشرها و گروه‌ها را در بر بگیرد. به تناسب این گسترش و فراگیری، کشتی سرزمین متلاطم و توفان‌زده ایران به ثبات و طمأنینه خاص خود برسد. زیرا هر قدر حاکمیت یک ملت افراد و قشرهای متنوع‌تری را در برگیرد، لنگر این کشتی سنگین‌تر شده و کشتی آرامش و ثبات بیشتری خواهد یافت و الا در دریای توفانی، یک کشتی سبک فرجامی جز واژگونی و غرق نخواهد داشت.

اگر حادثه دوم خرداد به معنای نمادی از خواست و اراده مردم در جهت انتخاب راه مسالمت و گفتگو و آشتی و اجتناب از خصومت و خشونت اتفاق نمی‌افتاد، جناح انحصار بر تنور سرکوب و حذف و طرد و لعن غیرخود مرتباً می‌دمید و با قبضه قوه مجریه، آن تدابیر متعصبانه و کوردلانه را مستمراً ادامه می‌داد، تا روزی که اکثر ناله‌های فروخورده و دردهای سرکوب شده مردم سراسر دلها و وجدانهای آنها را در برگیرد و آتش کینه و طغیان و انتقام بر صحنه وجود آنها سیطره بیابد. آنها درست در زمانی که قدرت و ثروت را در چنگال خویش متمرکز کرده‌اند، و سرمست پیروزی و در اوج حاکمیت انحصاری‌اند،

آتشهای درون دلهای مردم بار دیگر فوران می‌کند: نارالله الموقده التي تطلع علی الافئده.

خداوند با جریان دوم خرداد، جناح حاکم فعلی و مغلوب در انتخابات و مدعی قیومیت جامعه را از فرورفتن در منجلاب جامعه تک قطبی انحصاری قشری و ظاهراً آرام که از درون آن آتشها و ناله‌ها فوران می‌کنند، نجات داد. و این موهبتی عظیم بود که خداوند، به ایران و مسلمانان و اسلام و انقلاب و مدیران کنونی این کشتی متلاطم ارزانی داشت.

آنها اگر هیچ یک از این نعمتها و موهبتها را قبول ندارند، به یک نعمت باید اعتراف کنند و آن اینکه اگر خاتمی و برنامه‌هایش را که موجب بسیج و برانگیختگی بی‌سابقه مردم مظلوم گردید، نبود. بجز اقلیتی از مردم به صحنه انتخابات نمی‌آمدند. و به جای ۸۲ درصد از واجدان شرایط، کمتر از ۲۵ درصد از واجدان شرایط رأی دادن در انتخابات شرکت می‌کردند. زعمای انحصار و سرکوب و سردمداران قیومیت مردم حداقل از این جهت که خداوند آبروی نظام آنها را خرید، می‌بایست شکر این نعمت به جای آورند.

همان طور که پیش‌بینی می‌شد، وقایع یک ساله اخیر نشان می‌دهد که آقایان نه این نعمت خدایی را قبول دارند و در مقام شکر آن برمی‌آیند و نه بالطبع آن را دوست دارند. لذا با تمام قوا درصدد نفی و خنثی‌سازی و فروریزی آن برآمدند و از همان آغاز گفتند که هیچ چیز عوض نشده است و لزوماً تمام درها باید بر همان پاشنه‌ای بچرخد که در ۱۸ سال گذشته چرخیده است. اگر آنها این نعمت را پاس می‌داشتند، و اگر خود را مدیون پروردگار و ملت نجیب و با صفای ایران می‌دانستند، واقعه تاریخی دوم خرداد را آبله‌مرغان انقلاب مردم تلقی نمی‌کردند و به بهانه دست زدن و سوت زدن مردم، که نشانه نشاط آنها از حضور رئیس جمهور منتخب‌شان بود، منکر همه مزایای این واقعه نمی‌شدند. هم تاریخ و هم قرآن نمونه‌های عبرت‌آموز زیادی چون اقوام ثمود و لوط و نوح و... دارند که قصد شوخی و بازی کردن با اراده خداوند را داشتند. پس هر که گوش جان دارد و وجدانی پاک و بیدار، می‌داند که از بازتاب شدید پروردگار (فَإِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ) نمی‌توان در امان بود. مطمئناً در برابر رفتار ظالمانه با مردم از جمله مطبوعات، شهرداران، دانشجویان، کاپینه خاتمی و... احزاب و جماعات سیاسی قدیم و جدید به هم نزدیک می‌شوند.

طبقه حاکمه، از همان سال ۱۳۷۶ برای اثبات اینکه هیچ چیز عوض نشده است، دست به یک سری اقدامات تهاجمی و سرکوبگرانه زد تا اقتدار و حضور و هیبت خود را بر مردمان اثبات نماید. ولی در همه این اقدامات شکست خورد و فایده منظور را هرگز به چنگ نیاورد. گروههای فشار آن به حمله و سرکوب علنی و صریح مجامع قانونی و مسالمت‌جویانه مردم که از وزارت کشور مجوز داشتند،

پرداختند. مجامعی چون سالگرد مرحوم بازرگان، سالگرد دوم خرداد، تظاهرات و راهپیماییهای دانشجویی و... در حالی که شعار دولت قانونگرایی بوده و هست و غیر از قوه مجریه قوای دیگر کشور نیز بر این شعار پای می‌فشرند. نیروی انتظامی، برخلاف فلسفه وجودی‌اش که ایجاد نظم و امنیت و جلوگیری از تجاوزات و تعدیات گروههای مختلف نسبت به یکدیگر است، نقش تماشاگر صحنه‌ها را داشت و البته گاه به گروههای مهاجم مساعدت می‌کرد و این خلاف قانون تأسیس قوای انتظامی است. از طرف دیگر وزارت ارشاد و کشور که مسئول قانونی امور مطبوعاتی و احزاب سیاسی هستند، در برخورد با قوای مهاجم و گروههای فشار فاقد اختیار شده و این موارد مستقیماً به قوه قضاییه مربوط گشته‌اند. آن قوه نیز گویی وظیفه‌اش کارشکنی در مسیر توسعه سیاسی، قوه مجریه و دولت قانونی رئیس جمهور است. و البته این همه را به نام استقلال قوه قضاییه انجام می‌دهد!

هجوم قوه قضاییه به شهرداری تهران، از موارد دیگر تهاجم بر ضد قوه مجریه است. در این مورد قوه قضاییه هم نقش ضابط و هم تحقیق و هم دادرس را بازی می‌کند. شهرداری تهران، از چندین ماه پیش مورد حمله قوه قضاییه قرار گرفته بود. این قوه ضمن اعمال خلاف قانون در بازرجویی و تحقیق از شهرداران مناطق مختلف و همکاران و معاونان شهردار تهران، پرونده‌ای مصنوعی و متکی به زور تشکیل داده است.

هجوم به مطبوعات، شکل دیگر این تهاجم از طریق قوه قضاییه است. محاکمه مطبوعات مختلف به دلایل سیاسی و فشار نیروهای فشار، از زمان تشکیل دولت آقای خاتمی شتاب و تراکمی خاص یافته است. صرف نظر از اینکه همین مسئله حکایت از جانشینی قوه قضاییه به جای وزارت ارشاد می‌کند، و به عنوان یک عامل فشار خلاف قانون شمشیر داموکلس بر بالای سر مطبوعات می‌گذارد، در آرا و احکام خود نیز به هیچ وجه صورت و محتوای قانون را رعایت نمی‌نماید. در رأیی که به لغو مجوز روزنامه جامعه منتهی شد، این رفتار به شدت به چشم می‌خورد. دادگاه برخلاف رأی هیأت منصفه مبنی بر این که روزنامه چون برای نخستین بار مرتکب جرم می‌شود، مستحق تخفیف در مجازات است، به شدیدترین نوع مجازات متوسل شد و بهانه خود را اصرار در ارتکاب جرم، در فاصله یک هفته بین دو جلسه دادگاه ذکر کرده است. این بهانه با تعریف حقوقی اصرار بر ارتکاب جرم بکلی مغایرت دارد. اصرار بر ارتکاب جرم تنها در صورتی تحقق می‌یابد که متهم در یک دادگاه قطعاً محکوم و حکم درباره او اجرا شود، و آن گاه متهم باز به تکرار جرم پس از ختم محکومیت اول اقدام کند. این شرط در مورد مدیر مسئول محترم روزنامه جامعه، هرگز اتفاق نیفتاده است. بنابراین رأی دادگاه غیرقانونی است و حکایت از آن دارد که از قبل از دادرسی مقاماتی خارج از پرونده، تصمیم به محکومیت مدیر مسئول و تعطیلی روزنامه داشته‌اند. یعنی در اینجا قوه قضاییه اصل بی‌طرفی و اصل استقلال از قوا و مقامات صاحب

قدرت و نفوذ را زیر پا نهاده است. دو اصلی که شرط بنیادی عدالت قاضی است.

تهاجمات قضایی با طرح نمایندگان جناح انحصار و سرکوب در مجلس برای استیضاح وزیر کشور همزمان می‌شود. امری که قصد اخلال در کار دولت و قوه مجریه را در دل دارد و این حقیقت از جانب شخصیت‌های مختلف در مطبوعات و رسانه‌ها اعلام و اثبات شده است.

مجموعه این عملیات که پس از شکست‌های سال ۷۶، اکنون تراکم و شدت بسیار یافته است، در حالی صورت می‌گیرد که هیچ‌گونه عمل خلاف قانون و خلاف وعده‌ها و برنامه‌ها از جانب دولت و به ویژه شخص رئیس‌جمهور صورت نگرفته است.

ملاحظه می‌کنیم که تمام این حرکات که در این ایام صورت متراکم و شدید و تهاجمی یافته است، همگی در جهت اثبات آن ادعا است که سال قبل، بلافاصله بعد از انتخابات دوم خرداد، جناح انحصار مطرح کرد: هیچ چیز عوض نشده است. این ادعا در حالی مطرح شد که انتخاب آقای خاتمی با اکثریتی بالای ۷۵ درصد رأی دهندگان صورت گرفت. این اکثریت عظیم و بی‌سابقه خواهان نفی روشها و بینشها و سیاست‌های جناح انحصار بود که طی سالهای گذشته اجرا کرده بود و همچنین به معنای تأیید و اثبات برنامه‌های دولت خاتمی، یعنی تحقق آزادی و توسعه سیاسی و حرکت به سوی جامعه مدنی بود. در واقع اراده ملی با این رأی، خود را به شکل برجسته نشان داد.

بنابراین طرح این که سیاستها و روشها و بینشها عوض نشده، به معنای نفی این اراده ملی است. و جز مقابله و لجاجت با آرا و گرایشهای مردم مفهوم دیگری ندارد. حتی اگر این مقابله و لجاجت از جانب مرکز قانونگذاری یا مقاماتی دیگر مثل شورای نگهبان حمایت شود، خود، غیرقانونی و غیرمشروع و ضدقانون اساسی است زیرا مترادف با نفی میزان بودن رأی مردم یعنی نفی جمهوریت نظام است.

مجموعه این عملیات متراکم و سازمان یافته و برنامه‌ریزی شده در سالگرد انتخاب دولت جدید با اعلام برنامه‌های خاص، بسیار معنی‌دار است و حکایت از نوعی کودتای خزنده و اعلام نشده بر ضد دولت قانونی و برنامه‌ها و سیاست‌های مصوبش می‌کند. این استنباط زمانی تأیید و تأکید می‌شود که مقامات نظامی که مأمور پاسداری از قانونیت و مشروعیت نظام هستند، مخالفان و معترضان را صریحاً تهدید به سرکوب و مجازات شدید می‌نمایند. وقتی هم این سخنان افشا می‌شود، ادعا می‌کنند که این سخنان در مجلس محرمانه بوده است! محرمانه بودن محل این بیانات اراده حمله و سرکوب را نفی نمی‌کند. با این اظهارات، آن استنباط از روند جریانات سیاسی اخیر و احتمال یک کودتای خزنده تقویت می‌شود. پس آیا به راستی کودتایی در شرف وقوع نیست؟!

اینجاست که ما نگرانی و تأسف خود را نسبت به وضع جدیدی که پیش آمده است اعلام می‌داریم. در این وضعیت، چنین نظامی که فاقد وحدت و انسجام عملی و درونی است، نمی‌تواند در نزد دوستان

و دشمنان خارجی از جایگاه و احترامی واقعی برخوردار باشد. پس آیا نمی‌توانیم مدعی شویم که نیروهای انحصار و سرکوب که قبلاً تضعیف و کوبیدن قوه مجریه و دولت رئیس‌جمهور منتخب را هدف قرار داده‌اند، در واقع بر سر شاخ نشسته و بن می‌برند و اقتدار و انسجام و وحدت و تمامیت نظام را باطل می‌سازند؟

اکنون سؤال این است که، به فرض تحقق مقاصد و اهداف فوق، آن طیف مهاجم حاکمیت که بدان اعمال تهاجمی دست زده و از این مقاصد و انگیزه‌ها نیز برخوردار است، به راستی به کجا می‌خواهد برود؟ کدام افق و آینده روشن را در برابر خود و ملت و مملکت یافته یا تصویر کرده است که چنین شتابان از چند جانب حمله و هجوم خود را آغاز کرده است؟

به نظر می‌رسد سران و مغزهای متفکر آن جناح که امروزه در قوه مقننه و قضاییه و نیروهای نظامی و انتظامی پراکنده‌اند، نه تصویری عمیق از آینده مورد نظر خودشان ترسیم کرده‌اند، نه به جوانب و زوایای مختلف آن اندیشیده‌اند و نه به اینکه تلاش برای تضعیف دولت خاتمی و تخریب برنامه‌های توسعه سیاسی او چه هزینه مادی و معنوی برای کشور و ملت و اسلام خواهد داشت، فکر کرده‌اند.

لذا ما در این مختصر به ویژگیهای آن تصویر یا افقی که جناح مهاجم کنونی از آینده کشور و وطن در پیش روی خود دارد اشارتی می‌کنیم و آن را با ضروریات و امکانات دنیای امروز و شرایط روز مملکت مقایسه می‌نماییم.

افق آینده آقایان، جامعه‌ای ساکت، صامت، سربه‌زیر، و در ظاهر مجری بی‌چون و چرای اوامر و دستورات حکومت ولایی است. از تنوعات اجتماعی و تکثر عقاید و مذاهب و مسالک هم چیزی ظاهر نمی‌شود. هر چه هست در درون سینه افراد است و آنان هم حق تبلیغ یا تعلیم یا تفهیم به دیگران را ندارند. اما:

۱ - امروزه تحقق این چنین جامعه‌ای ناممکن است، زیرا مردمی که در مدارس و دانشگاهها تحصیل می‌کنند، یا از رهگذر رسانه‌های جمعی و کتابها و مسافرتها، با فضای فرهنگی و اجتماعی دنیا آشنایی پیدا می‌کنند، و هویت و شخصیتی برای خودشان کشف می‌نمایند، هرگز نمی‌توانند به موجودی بی‌اراده و بی‌نظر و بی‌قدرت انتخاب بدل شوند. عزیزترین چیز برای انسان عادی حق انتخاب و تصمیم است، چه رسد به انسانهای تحصیلکرده و دنیادیده. آدمیان همه چیز را حاضرند فدا کنند، بجز حق انتخاب و استقلال رأی را. حال اگر به فرض جناح قدرت‌طلب بتواند تمام جناحهای رقیب را منکوب و تسلیم و منقاد کامل خود کند، و حتی بخواهد بر افکار و قلوب مردم عادی باب حکومت و سیطره خود را بگشاید، با مردمان عادی غیرسیاسی و با شرافتی روبرو می‌شود که حاضر به تسلیم نیستند. لذا حکومت

مجبور به اعمال زور می‌شود و با افزایش زور، مقاومتها هم فزونی می‌گیرد. رفته رفته نیروهای معارض در درون آن نظام سر بر می‌آورند. و چون حکومت خود را با شعائر و مناسک دینی توجیه می‌کند، و مردم عادی هم آنها را با حکومت یکی می‌پندارند، خشم و نفرت خود را نسبت به حاکمان سرکوبگر متوجه دیانت و اخلاق و مناسک و شعائر و عقاید و ایمان دینی نیز می‌کنند. و لذا این دسته از معارضان برخاسته از درون یک حکومت ولایی تمام عیار مذهبی به هیچ دین و مذهب و مسلک و اخلاقی وفادار نمی‌مانند، و فاجعه اجتماعی از اینجا آغاز می‌شود.

۲ - طالبان حکومت انحصاری، موسوم به ولایی، آگاه نیستند که برای رسیدن به نظام مورد علاقه‌شان باید با جناح یا جناحهای رقیب جدال و تنازع و تخاصم بسیار ورزند. و از آنجا که فعلاً ابزارهای قدرت اجتماعی را در دست اختیار دارند، ناگزیرند که در جریان تخاصمات و منازعات خود از ابزارهای قدرت بسیار استفاده کنند. و همین موجب خشم جناحهای رقیب و مردم تماشاگر می‌شود. ارج و اعتبار طالبان قدرت انحصاری در نظر مردم بسیار پایین می‌آید و تبدیل به سوءظن و نفرت می‌شود. لذا تسلیم و انقیاد ایشان به حکومت انحصار و خفقان بسیار مشکلتر و پیچیده‌تر و محتاج اعمال زور و خشونت بیشتری گردد. و این دور باطل تا فروپاشی یا جنگ داخلی ادامه می‌یابد.

پس جناح انحصار، با هر ترفندی که بخواهد به قدرت انحصاری مورد علاقه خود دست یابد، موفق نمی‌شود. در این میان، فقط جناح یا جناحهای رقیب را تضعیف و ناکام کرده است ولی خودش به ایجاد قدرت مادی و اقتدار معنوی نائل نمی‌شود. نتیجه میان مدت این ناکامی، ضعف و انحطاط روزافزون ملک و ملت، تعطیل هرگونه تلاش و زحمت درازمدت و واجد آینده است، که فقر و درماندگی کل مملکت را نیز به دنبال می‌آورد. در نتیجه آحاد بیشتری از مردم به فساد و فحشا و اعتیاد کشانده می‌شوند. و در نهایت کشور طعمه این یا آن قدرت خارجی می‌گردد.

بنابراین جناح انحصار، فقط به مبارزه برای قبضه تمام عیار قدرت می‌اندیشد و نسبت به شکوفایی و نمربخشی آن قدرت هیچ طرح و تصویر سازنده‌ای ندارد.

۳ - و بالاخره طالبان قدرت انحصاری، به رغم داعیه دینداری و حفاظت از دین اسلام - که با آن بر سر جناح رقیب می‌کوبند که سیاستها و برنامه‌هایش خلاف اسلام است - آگاه نیستند که در این جهان سنتهایی به نام سنتهای الهی نیز حاکم است. در تمام تاریخ نظامهایی که به قصد استعباد بندگان و سرکوب مردم و انحصار قدرت بساط استبداد و استعمار منابع ملی و مردمی را گسترده‌اند، در درازمدت جان سالمی به در نبرده‌اند و به هر حال با شورش و انقلاب مردم ناامید مواجه شده‌اند.

اگر این جناح حوصله مراجعه به تاریخ و بررسی سرنوشت اقوام و ملتها را ندارد، خوب است به تاریخی که خود مشاهده کرده است، مراجعه کند. شاه معدوم در سال ۱۳۵۶ چه قدرت و شوکت و غرور

و استکباری داشت و از شهریور ۱۳۵۷ تا چه درجه سقوط کرد. آیا در نیمهٔ آبان همان سال به حسیض ذلت دچار نشد؟ سرنوشت سوهارتو، و سرانجام رضاخان پهلوی چگونه بود؟ عاقبت استالین و هیتلر و موسولینی به کجا کشید؟ کدام یک از آنها توانستند مدتی دراز بر اریکه قدرت باقی بمانند و ملتی را در زیر یوغ خود نگه دارند؟

۴ - در ارتباط با نکته اخیر، باید مسئله دیگری را نیز اضافه کنیم: جناحی که وزیر کشور را استیضاح نمودند و در پشت تریبون مجلس چون تنها به قاضی روندگان داد سخن دادند و تا آنجا که توانستند بر وی تاختند؛ آنها در برابر چشمان و گوشهای باز و متحیر چند ده میلیون بیننده تلویزیون، وزیر کشور را به برهم زدن امنیت متهم کردند و اندر مزایای امنیت داد سخن دادند! اما هرگز نگفتند که آن وزیر امر قانون را اجرا کرد و به حق قانونی گروههای رسمی مجوز داد، و جوهر امنیت هم در حاکمیت قانون نهفته است. و برعکس آن گروههای فشاری که حتی گاهی اوقات از شهری به شهری دیگر می‌روند و به تجمعات، منازل و... حمله می‌کنند، به واقع آنها امنیت را به هم می‌زنند و مردم با تمام وجود شاهد این صحنه‌ها هستند. اما آنها در تلویزیون می‌دیدند که آن شیفتگان امنیت که بر وزیر کشور می‌تاختند، چشمان خود را بر واقعیات حوادث جامعه می‌بستند و البته همان چند ده میلیون بیننده هم قضاوت خود را خواهند کرد. و بر مردم این حقیقت ثابت و اثبات گردید که منظور آقایان از امنیت، که وزیر کشور را در عدم پاسداری از آن متهم کرده و رد نمودند، همانا امنیت خودشان و رفتار و بینش و سیاستهایشان است از نقد، اعتراض و انتقاد خلق الله!! نه امنیت و حقوق انسانی و قانونی اسلامی و طبیعی همه مردم.

اما هیچ کس در مجلس و خارج از مجلس نگفت که همه این امضاکنندگان استیضاح و سخنرانان که در تریبون داد سخن می‌دادند و سخن‌فرسایی می‌فرمودند، چه کسانی هستند، نمایندگان کدام طرز فکر و مکتب یا منافع و مصالح بودند، و چند درصد از جمعیت کشور را سخنگویی می‌کردند، آنها همگی و بدون استثنا تفکرات و منافع یک طبقه، یعنی حاکمیت را منعکس می‌نمودند، پس ۱۳۸ نفرشان و تمام ۸ نفر گویندگانشان یکی بودند و فقط یکی. اما این یکی یا آن ۱۳۸ نفر از جانب چه کسانی و چه بخشی از جمعیت به مجلس رفته‌اند و از آنجا بر سر این ملت ستم‌دیده چوب حاکمانه می‌نوازند؟ آنها نمایندگان اقلیت فقط ۱۲ تا ۱۵ درصد جمعیت واجد حق رأی کشورند که در دوره پنجم با نظارت استصوابی و با ترفندهایی انتخاب شدند. آنها سخنگویان بیش از ۱۵ درصد جمعیت کشور نمی‌باشند - که بر سر ۸۵ درصد بقیه حکمرانی می‌کنند و لابد این موقعیت یک وضعیت کاملاً قانونی، شرعی و عادلانه است که اعتراض بر آن، موجب سلب امنیت کشور می‌شود!!

قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین هذا بیان للناس و هدی و موعظه للمتقین.



این راقم همواره کوشیده است تا راهی مسالمت‌آمیز برای حل مسائل سیاسی این سرزمین بلاکشیده بجوید، هرچند به نظر می‌رسد که ما نفرین‌شدگان تاریخ هستیم! جناح‌های صاحب حسن نیت و واقف به قانونمندیهای تاریخ و نظام هستی که شایستگی اداره کشور را دارند اندر حصار قدرت اسیرند و دستشان بسته است. پس همچنان باید عاقبت خوش ملت ستم‌کشیده ایران را از پیشگاه پروردگار و همت و مسئولیت خود مردم مسئلهت نماییم.

Reza.Golshahan.com
www.KetabFarsi.com

اطاعت یا مشارکت؟*

الملك يبقی مع الكفر و لا يبقی مع الظلم (حکومت با کفر باقی می‌ماند اما با ظلم باقی نمی‌ماند) در دو سه هفته‌ای که گذشت، در کنار بحثهای مربوط به محکومیت شهردار تهران و روزنامه جامعه، که موجب دامن زدن به هیجان عمومی شدند، بحث دیگری رایج شد. موضوع این بحث عبارت بود از توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی و این که کدام یک نسبت به دیگری تقدم یا تأخر دارد. این بحث در اکثر رسانه‌های جمعی و در محافل و مجامع سیاسی و فرهنگی طرح شد و در هر کدام شماری از کارشناسان و مقامات و شخصیت‌های سیاسی - اقتصادی به بحث پرداختند. در این نوع محافل مسئله خاصی در ارتباط با شیوه و روش کار بروز نکرد. اما، صدا و سیما، طی چند شب متوالی، میزگردی را به نمایش گذاشت که در آن شماری از رجال دولت شرکت داشتند. این میزگرد، به دلیل پخش از تلویزیون پربیننده‌ترین محفل بحث و گفتگو در مورد توسعه سیاسی و اقتصادی بود. به این جهت جا دارد که نسبت به آن تأمل نمایم.

در این میزگرد عده‌ای از کارشناسان و رجال و مقامات دولتی معتقد به تقدم توسعه سیاسی، و عده‌ای هم از نمایندگان و سیاسیون مخالف توسعه سیاسی شرکت داشتند. ما این برنامه را از دو منظر مورد لحاظ قرار می‌دهیم: اول از منظر ترکیب و ساختار این نشست، و دوم از منظر محتوای اصلی حرفهایی که در آن مطرح شد و تطبیق آن با شرایط معاصر کشور و با مبانی آموزشی اسلام و نیز تجارب تاریخی خودمان.

اول: از آنجا که تلویزیون نهادی است که قانوناً متعلق به کل ملت ایران است، انتظار می‌رفت که ترکیب شرکت‌کنندگان در این میزگرد به گونه‌ای باشد که آرا و نظره‌های متنوع‌تری از افکار عمومی در آن

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۴۵، مرداد ۱۳۷۷ چاپ شده است.

انعکاس می‌یافت. متأسفانه عده‌ای از اساتید بنام که سالهاست در امر توسعه کار و تحقیق کرده‌اند و در سطح جامعه از شهرت خوبی برخوردارند، در این میزگرد مشارکت نداشتند. اگر چه کوشش شده بود که از طرفین بحث، یعنی از موافقان تقدم توسعه سیاسی و از مخالفان آن مشارکت داده شوند، ولی شخصیت‌های مخالف تقدم توسعه سیاسی همگی از گروه و گرایش سیاسی واحدی بودند که در جامعه معروف به جناح انحصار هستند. این گروه همگی فکر واحدی دارند و در واقع سخنگویان گرایش یا حزب واحدی هستند. پس تعدد ایشان را نمی‌توان نشانه تعدد موافقان و تنوع آن دانست. تعداد این گروه در مجلس بیانگر ترکیب جمعیت ایران نیست. اینان در مجلس اکثریت را دارند ولی در خارج از مجلس بیش از ۱۵ درصد از کل جمعیت را در پشت خود ندارند. پس این گفتگو به لحاظ ترکیب شرکت‌کنندگان در میزگرد صدا و سیما انعکاس نظر ملت ایران نبود.

دوم: افراد این گروه در میزگرد در ضمن بحث خود به چند نکته اشاره کردند تا عدم ضرورت اقدام به توسعه سیاسی را اثبات کنند: یکی از اینان مدعی بود که معتقدان به توسعه سیاسی، که به آزادی بیان و اندیشه تمایل دارند، چه نکته‌ای را در نقد و نفی سیاست‌های نظام می‌خواهند بگویند که تاکنون نگفته‌اند. پس آزادی بیان بیش از اینکه تاکنون بوده است لزوم و ضرورت ندارد. این ادعا صحیح نیست. زیرا اولاً، همان میزان آزادی بیان که امروز بظاهر وجود دارد، خود، با انواع مخاطرات روبروست. گروه‌های فشار که غیرقانونی عمل می‌کنند همواره در کمین نشریات و محافل هستند که بر حسب اخذ مجوز قانونی از مقامات رسمی و قانونی آزادند. همچنین قوه قضاییه، امروز خود را موظف می‌داند که هر نوع شکایت و اعتراضی را که از سوی گروه‌های فشار یا گروه‌های وابسته و پشتیبان جناح انحصار می‌شود، فوراً به جریان بیاورد تا مطبوعات ظاهراً آزاد در زیر تهدید و شمشیر دادگاه مطبوعات قرار داشته باشند. لذا این ادعا که مدعیان آزادی بیان و قلم هر چه می‌خواهند می‌نویسند و می‌گویند صحیح نیست. باید دید در مقابل این گفتن و نوشتن‌ها چه عواقبی را باید تحمل نمایند.

ثانیاً، در نظام دموکراتیک و مشارکت مردمی تنها آزادی گفتن یا نوشتن مطرح نیست، زیرا اگر این نوشتن‌ها به طور یک طرفه سالها ادامه یابد ولی تأثیری مثبت در روندهای جاری حاکمیت و رفتار حاکمان نگذارد، امر مشارکت مردمی تحقق نمی‌یابد. منظور از مشارکت و حضور مردمی در صحنه سیاسی کشور آن بوده و هست که مردم با بیداری و آگاهی و احساس مسئولیت ملی و اجتماعی خود، بینشها و روشها، رفتارها و سیاست‌های حاکمان را زیر نظر و مراقبت قرار دهند. موارد تخطی از قوانین یا منافع و مصالح کشور و ملت و حتی نظام و انقلاب را شناسایی و متذکر گردند و اعمال حاکمان را در هر مقام و موقعیتی که هستند، مورد نقد قرار دهند به گونه‌ای که این نقدها و مراقبت‌ها مؤثر واقع شوند و مشی و رفتار حاکمان را تصحیح نمایند نه آنکه موجب تجزّی و لجاجت آنها گردند.

در شماره قبل در همین سطور عنوان کردیم که عده‌ای از سخنگویان حاکمان، یعنی همان اقلیت ۱۵ درصدی صاحب حاکمیت و سیطره تمام و کامل، پس از انتخابات دوم خرداد ۷۶ - که در آن مردم با حضوری بسیار بارز و درخشان به رفتارها و سیاستها و بینشهای آنها "نه" گفتند - فرمودند که "هیچ چیز عوض نشده است". اینان بر سر این ادعا ایستادند و کارهایی را که نباید می‌کردند و همگی خلاف مدلول و مفهوم رأی مردم بود، انجام دادند. پس گفتن و نوشتن مردم از طریق مطبوعات و محافل سیاسی به تنهایی کافی و وافی برای تحقق آزادی و مشارکت مردمی و اصلاح تدریجی امور نیست، بلکه حاکمان نیز باید خود را اصلاح کنند. تنها در چنین بستری است که مشارکت سیاسی شکل می‌گیرد و در صورت استمرار و نهادینه شدن می‌توان گفت که توسعه سیاسی تحقق یافته است. اگر چنین مشارکتی صورت پذیرد، حاکمان و حتی همین جناح انحصار، خواهند دید که مردم در عین انتقادات جاری خود با نظام و حکومت وحدت و یگانگی دارند. در چنین زمینه‌ای سیاست اقتصادی، حتی ریاضتهای اقتصادی، که دولت برای بهبود رفاه آتی ملک و ملت طراحی می‌نماید، با استقبال و همکاری مردم روبرو می‌شود. توسعه اقتصادی جز در بستری از این مشارکت مردمی و یگانگی مردم و حاکمان امکان‌پذیر نیست.

در آن میزگرد کسانی از منظر کارشناسی این چنین به سؤال فوق پاسخ دادند: توسعه سیاسی و اقتصادی دوروی یک سکه‌اند و از هم تفکیک‌ناپذیرند و باید پا به پای هم پیش روند تا امر توسعه تحقق یابد. به نظر ما نیز واقعیت همین است. توسعه اجتماعی و اقتصادی، مستقل از مکان و زمان اجتماعی خاص، دو وجه از یک واقعیت‌اند و اگر همپای هم و گام‌به‌گام پیش روند، پس از آزمون نتایج می‌توان مدعی شد که جامعه حقیقتاً دور عقب‌ماندگی را پشت سر نهاده و رو به رشد و توسعه دارد. توسعه موزون که اتفاقاً در برنامه اقتصادی آقای رئیس‌جمهور آمده بود، به همین معناست. ولی اگر آقای رئیس‌جمهور در برنامه انتخاباتی بر تقدم توسعه سیاسی - فرهنگی تأکید کردند، ظاهراً معطوف به مطالعه و تفکری قبلی در شرایط ویژه جامعه ایران، در آن سالها بوده است. اگر خوانندگان عزیز به یاد بیاورند از همان شماره‌های اولیه این نشریه مدعی بودیم که ما با بحران سرمایه و امکانات مادی روبرو نیستیم که متقاضی وام و سرمایه خارجی شویم، مسئله ما بحران در مدیریت داخلی است. به عبارت دیگر، بحران و مشکلات اقتصادی ما از رهگذر تحول سیاسی قابل حل است. آقای رئیس‌جمهور هم، پس از هشت سال تجربه رئیس‌جمهور قبلی، رشد اقتصادی را در غیاب توسعه سیاسی، آزمونی شکست خورده ارزیابی نمودند. استنباط اکثر صاحب‌نظران مسئول کشور نیز این بود که رشد اقتصادی هشت ساله گذشته به دلیل نادیده گرفتن توسعه سیاسی - فرهنگی، نه به اهداف اقتصادی و ایجاد رونق و تحرک اقتصادی در جامعه و سرمایه‌گذارهای مردمی دست یافته و نه شکاف ملی دولت و ملت را به یگانگی و وفاق و تفاهم تبدیل کرده است. همین ضعف عمده دستاوردهای اقتصادی مثبت دولت پیشین را نیز در

محاق ناکامی فروبرد. ظاهراً آقای رئیس‌جمهور مصلحت را در آن دیده‌اند که اکنون زمان تجربه توسعه سیاسی است و ضروری است که ابتدا به این مهم پرداخته شود تا فاصله و بیگانگی میان دولت و مردم از بین برود و مردم در مسائل اساسی جامعه احساس مشارکت بیشتری نمایند. زیرا از رهگذر این احساس مشارکت و بیگانگی و وفاق اجتماعی، چرخ امور اقتصادی نیز با کارآمدی بیشتری به گردش می‌افتد.

نکته دیگری که از اظهارات و مواضع این آقایان - که از اعضاء برجسته جناح انحصار بودند - استنباط می‌شود، این بود که اکنون زمان طرح و حل مشکلات اقتصادی و تورم و عدم اشتغال و فسادهای ناشی از آن است، دولت باید هم خود را بر توسعه اقتصادی و مهار تورم و رشد سرمایه‌گذاریها متمرکز کند. یکی از آقایان هم مدعی بود که دولت باید قبل از توسعه سیاسی به اصلاح نظام اداری و دیوانسالاری کشور بپردازد (امری که در سال ۶۸ به هنگام انتشار برنامه ۵ ساله توسعه دولت جناب آقای هاشمی رفسنجانی از طرف این جانب در جزوه‌ای مطرح شد و در سال ۷۱ در بحث بودجه سال ۷۲ نیز مجدداً طرح گردید). در این باره نظر این راقم این است که اگر ما توسعه سیاسی و اقتصادی را دو وجه مکمل یکدیگر می‌دانیم از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که در فرایند توسعه اجتماعی و ملی، انسانهای جامعه هم هدف، هم محور، هم ابزار و هم نیروی محرکه توسعه می‌باشند. توسعه با هدف بهبود وضعیت انسانها، با محوریت انسانی در برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری و تجهیز و بسیج جامعه تحقق می‌یابد. اما اگر در یک نظام محوریت و عاملیت انسانها تحت الشعاع اهداف و وسایل و طریقه‌های دیگر قرار گیرد، یعنی عاملیت مردم نفی شود - به بهانه این که حکومت قیم جامعه است و مأموریت دارد دست مردمان عقب‌مانده یا فاسد یا منحرف یا کافر را بگیرد و به مراتب توسعه مادی و تعالی معنوی بکشانند - چنین نظامی هرگز موفق نخواهد شد به اهداف خود دست یابد. مگر آنکه تصویر مطلوب او از شهروندان جامعه، انسانهای مطیعی باشد که فقط اطاعت می‌کنند و در رفتار و بینش و روش حاکمان چون و چرا نمی‌کنند. افراد جامعه در نقش کارگر ساده یا ماهر، مهندس و مدیر، اقتصاددان و برنامه‌ریز، سیاست‌گذار و کاردان و کارشناس اگر توسعه را در جهت بهبود وضعیت جامعه و مردم ارزیابی نکنند، در آن مشارکت جدی نمی‌کنند. آن گاه دولت مجبور است به ضرب پول و حقوقهای کلان و سرسام‌آور (از آن دست که اکنون رایج است) مردم را برای فعالیت جذب و جلب نماید. ولی ایران ما، هم امروز و هم فردا، تا آینده‌های دور، دستش برای این گونه ریخت و پاشها خالی است.

امروز توسعه اقتصادی - اجتماعی محتاج جانفشانی و بسیج مردم است. ایرانی امروز همچنان که طی هشت سال جنگ تحمیلی با جانفشانی موفق شد دشمن را از خانه خود اخراج نماید، در برون شد از عقب‌ماندگیهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز دست به فداکاری خواهد زد مشروط به اینکه به حاکمیت اعتماد داشته باشد. اگر مردم حاکمیت را از آن خود ندانند و اگر حکام با آنها قیام‌وار، با خشونت

و غرور و یک طرفه سخن بگویند و در ددل آنها را هیچ گاه نشنوند، نه تنها جانفشانی نمی کنند که تکلیف معمولی خود را هم انجام نمی دهند. توسعه سیاسی یعنی همین. یعنی مردمان به نحوی منضبط و منظم در مدیریت بالا و پایین و حاکمیت سیاسی و مدیریت سطوح بالای اقتصادی - اجتماعی، به قدر کوشش و دانش خود شریک باشند.

در این مقطع، پس از این دوره ۱۸ ساله که مردم نسبت به حاکمان احساس بیگانگی کردند چرا که آنها را مرتباً کنار زده و از بالا برایشان تصمیم گرفتند، محتاج بازسازی این احساس تعلق و مشارکت در روند سرنوشت کشورمان می باشیم. به عبارت روشتر به بهبود سیاسی یا اصلاح روابط حاکمیت با مردم احتیاج مبرمی داریم.

نکته بعدی که از بیانات سخنگویان جناح انحصار، در میزگرد توسعه سیاسی و اقتصادی سیمای جمهوری اسلامی، مستفاد می شد، این بود که آقایان وضع موجود را خوب می دانند و تنها نقص و عیبی که می شناسند، تورم است و احتمالاً فساد فرهنگی و لاغیر! چنین استنباط می شد که آقایان وضع سیاسی موجود را خالی از عیب می دانند و نیازی به توسعه سیاسی و توزیع قدرت سیاسی نمی یابند.

در این مورد چند ملاحظه را باید به خاطر آقایان آورد: اول اینکه چرا آقایان این چنین مصرند که چشم خود را نسبت به وقایع تاریخ ببندند و به تجارب و عبرتها اعتنا نکنند؟ شاید اکثر آقایان می دانند که شاه مخلوع، بویژه از سال ۴۲ به بعد، با عجله بسیار می خواست با ایجاد یک سری اصلاحات رونق اقتصادی و سرمایه گذاریهای اکثر دولتی را بدون حضور سیاسی و نظارت و مراقبت مردمی به انجام رساند و با نیل به یک قدرت اقتصادی عظیم و تمدن بزرگ تمام معارضان و منتقدان و احتمالاً رقبای خود را به کنج عزلت بفرستد. ولی دیدیم که چه شد. از سال ۵۲ به بعد که درآمد نفت به میزان وسیعی بالا رفت و به نظر می رسید که رژیم از آن پس دوران پیروزی و کامیابی مطلق را تجربه خواهد نمود، مشکلات رفته رفته بروز نمود. در سال ۵۴ متوجه شدند که نه فقط برنامه های اقتصادی ناکام شده، بلکه نظام سیاسی نیز نزدیک به فروپاشی است. سیر نزولی اقتدار نظام شاه از همان سال ۵۴ آغاز شد که برای اهل نظر فروپاشی آن کاملاً قابل پیش بینی بود.

سرنوشت توسعه زوری و خشونت آمیز در نظام استالینی و سایر نظامهای کمونیستی انحصاری نیز معروف حضور آقایان هست که در سالهای ۸۵ تا ۹۰ چه سرنوشتی پیدا کردند. آیا این تجارب و عبرتها کفایت نمی کنند تا ما درک کنیم و قانع شویم که رشد و پیشرفت و بهبود اقتصادی جز در بستر رضایت و همکاری و مشارکت مردمان امکان ندارد؟

دوم اینکه آقایان وضع سیاسی کشور را چنان خوب تصویر کرده اند که نیاز و ضرورتی به بهبود و اصلاح آن نیافته اند و تنها مسئله ایشان تورم است که اسباب بدنامی در جهان شده است! در این مورد باید

به یاد بیاورند که این سنت تاریخ است که مسئولان یک نظام سیاسی - اجتماعی در همیشه تاریخ وضع موجود را بهترین وضع ممکن می‌دانسته‌اند، لذا ضرورت اصلاح و تغییر و بهبود از نظر ایشان منتفی بوده است. حتی وقتی با اصرار برخی خیرخواهان مردم مبنی بر اصلاح و تغییر شرایط روبرو می‌شدند، حساسیت‌هایشان برانگیخته می‌شد و حتی از تغییر یک آجر یا یک پیچ در سیستم خود خودداری می‌نمودند تا مبادا همین موجب ضرر بزرگتری گردد. پیدایش چنین احساسی در گردانندگان و ستونهای یک نظام، آغاز سیر نزولی منحنی بقا و اقتدار آنها بوده است. این، قانون تاریخ و سنت الهی است که در آن تغییر و تبدیلی نیست.

سوم اینکه برخورداران و سرمستان از حاکمیت بی‌رقیب و انحصاری حق دارند که وضع موجود را بهترین وضع ممکن بشناسند. در کشور خود ما، همین جناح انحصار است که بر تمام مجاری و منافذ قدرت سیطره دارد، تمام سیاستها را تعیین می‌کند و درباره جان و مال و حیثیت شهروندان تصمیم می‌گیرد، و حتی هر که را بخواهد از خصلت شهروندی معاف می‌نماید. این جناح نه تنها مال و ثروت را انباشت کرده، که قدرت سیاسی، آموزشی و فرهنگی، امتیازات استخدامی، مقامها و مدیریتها را در میان معدودی از وابستگان خود تقسیم نموده است. به فرموده امام علی (ع)، هر جا نعمتی از قدرت و ثروت و امکانات، انباشته و متراکم شد، قطعاً در کنار آن حقوق ضایع شده بسیار است. پس این تجمع امکانات اجتماعی برای یک اقلیت ۱۵ درصدی، که محرومیت یک اکثریت ۸۰ تا ۹۰ درصدی را به همراه آورده است، خود، یک ساختار همه جانبه سیستم اجتماعی را تشکیل می‌دهد. اگر نگاهی به گزینشها و تصفیه‌های اداری - آموزشی نمایم، این رفتار تبعیض آمیز را می‌یابیم که بر همه ارکان جامعه سایه انداخته است. آقایان مخالف توسعه سیاسی این مسائل را نمی‌بینند و تغییر آنها را بر نمی‌تابند. در چنین بستری، هرافدام اقتصادی برای رشد و پیشرفت محکوم به شکست است، چرا که بنای آن بر تبعیض و امتیازات گروهی است. چون اکثر مردم از حقوق نظارت و مراقبت محروم‌اند، فساد در جسم و جان جامعه و نظام حاکم بر آن لانه می‌کند. و این نیز قانون تاریخ و سنت الهی است.

گسترش تبعیض و امتیاز گروهی، مادر فساد و زاینده تباهی‌ها است. وقتی تبعیض و فساد و تباهی هم‌آغوش شدند شتاب در کاهش اقتدار و فروپاشی قدرت محصول آن است. به همین دلیل تاریخی - اجتماعی است که پیشوایان ما مسلمانان گفته‌اند که قدرت و حاکمیت با کفر قابل دوام و بقاست ولی با ظلم گسترده اجتماعی، هرگز. در جامعه‌ای که این چنین در تحت نظامی مملو از تبعیض و امتیاز گروهی قرار دارد، طبیعی است که هیچ ضعیف و ستم‌کشیده‌ای نتواند حق خود را از اقویا و حاکمان و قدرتمداران صاحب سیطره بازستاند. پیامبر گرامی ما در توصیف مقام و سرنوشت چنین جامعه و نظامی گفته است: "خداوند هرگز جامعه‌ای که در آن نتوان حق ضعیف از قوی را بدون لکنت زبان و سختی گرفت، تقدیس